

بقلم : آقای قویم الدوله

بقیه از شماره قبل

## هستی نیشابوری

چون سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمد بن ملک‌شاه سلجوقی ، پس از سیزده سال شاهنشاهی ، گذشته شد ، پسرش مغیث‌الدین ابوالقاسم محمود ، بسال ۵۱۱ هجری قمری ، در دارالملک اسپهان بر تخت نشست .

سلطان معزالدینا والدین ابوالحرث سنجر که شاهنشاهی ممالک شرق راحق خود می‌دانست ، پس از چند نامه که میان او و برادرزاده جوانش مبادله شد ، با لشکر جرار و پیلان مست خیاره جنگی رهسپار عراق گشت (۱).

سلطان سنجر بطالعی میمون و اختری همایون سپه راهمه سوی هامون کشید .  
باخضر مثل البحر لیس اخضر ازه

من الماء لکن من حدید مسرد

امراء حضرت سلطان محمود را بر آن داشتند که با عم خود مضاف دهد .  
- حضرت بمعنی پایتخت است .

چون سنجر بحدود «ری» رسید جاسوسان آمدند و خبر دادند که محمود با لشکری انبوه می‌آید . همین که طلعه وی پدیدار آمد سلطان سنجر فرموس تا کوس

(۱) سلطان محمود پس از مرگ پدرشرف‌الدین انوشیروان وفخرالدین طغایرک را با هدایا و تحف بمر و فرستاد که استان مازندران را بعم بزرگوار ترک میکنم و سالی دوپست هزار دینار هم بجزانه عامره میرسانم ، سنجر خندید و گفت «محمود کودک است» و بگرد آمدن لشکر خراسان فرمان داد .

فروگفتند و با تعیینه تمام راندند و برابر سپاه عراق لشکرگاه کردند. و هر احتیاط که لازم بود بجای آوردند.

روز دیگر که حجاب ظلمت از جمال جهان آرای صبح بگشادند .  
بجنینید لشکر چو دریای سرصر

بفریدد شندف چو تندر بنیسان

فریقین در صحرای «ری» صفوف خود را آراستند ، جنگ در گیر شد ، جنگی که از آن صعبت نباشد . تو گویی جهان می بجنید از غریو مردم و آواز کوس .

در آغاز حرب چیرگی سپاه عراق را بود ، سواران سبک اسلحه سلطان محمود صفوف مقدم لشکر خراسان را درهم شکستند ، ولی همین که پیلان جنگی را بمیدان کارزار آوردند عراقیان شکسته و منهزم شدند . خورشید هنوز بوسط السماء نرسیده بود که جنگ به پیروزی سلطان سنجر پایان رسید .

محمود بساوه گریخت ، سلطان در سراپرده او که پرازاشیاء گرانبها و چندان نفائس بود فرو آمد ، غنائم بسیار نصیب سپاهیان وی شد .

شاهزاده جوان چون قوت و قدرت سنجر و درماندگی خود را دید و سوی عاقبت نگریست ، کمال الدین علی سمیرمی وزیر را بعد از خواهی فرستاد ، خواهی پیش آمد و تقریر معذرت کرد که این حرکت سلطان محمود از روی کودکی بوده است ، بجاست اگر نظر عالی ویرا دریابد .

قرار شد که محمود بخدمت عم بزرگوار بیاید و يك ماه بماند ، و هر گاه که سلطان سنجر برمی نشیند او در رکاب همایونش پیاده برود ، و آنچه شعار سلطنت باشد بگذارد .

روز دیگر در گرمگاه شاهزاده جوان باچند سوار بدر سراپرده سلطان آمد و عم را سلام کرد و در مقام استغفار ایستاد و زبان باعتذار گشاد . سنجر لختی

اندیشید و سیرت حمیده اش او را بر آن داشت که عذر برادرزاده را بپذیرد (۱).  
 سلطان سنجر برادر زاده را نواخت و پادشاهی عراقین (۲) داد، بدین شرط  
 که محمود خلیفت سلطان باشد، چنانکه بر منابر نخست خطبه بنام سنجر کنند پس  
 آنگاه بنام او، و بردم و دینار و طراز جامه نام سلطانرا نویسند، قضاة و صاحب بریدان  
 که اخبار را آنها میکنند انتخاب کرده سنجر باشند.

سلطان محمود شرایط را پذیرفت و خدمت کرده و گفت:

گردون گشاده چشم و زمانه نهاده گوش

هر حکم را که رای تو امضا کند همی

سلطان سنجر برادر زاده را کسوت خاص و طوق و کمر و تاج واسب با  
 ساخت لعل و پیل با مهد مرصع داد، امراء و خاصان وی نیز خلعت و تشریف  
 یافتند.

محمود بشاد کامی رسم خدمت وداع بجای آورده بمقر عز خود اسپهان رفت.  
 سلطان سنجر خواجه معین الدین ابوالنصر احمد بن فضل کاشانی را که سالها بفرمان  
 سلطان محمد و پسرش محمود مستوفی الممالک عراق و آذربایگان بود باستانداری  
 «ری» برگماشت (۳). و راهی را که در دامنه سرایش رشته جبال «توروس» میگذرد  
 پیش گرفته بسوی خراسان بازگشت.

چون موکب همایون سلطان بدارالملک نزدیک رسید، اهالی مرو شاهجان

(۱) ابوطالب خاتونی در تاریخ آل سلجوقی از رأفت و رقت عواطف سنجر مینویسد:  
 من در رادکان در ملازمت سلطان بودم، گنجشکی را دیدم در سایبان سرابرد شاهمی  
 آشیانه کرده و بیضه نهاده است، چون گاه رفتن از آنجا رسید، سلطان که پریشانی  
 برنده می را روا نداشت، فراشی را برگماشت که سایبانرا محافظت کند تا آن گنجشک  
 بچگان بیرون و براند.

(۲) عراق عرب و عراق عجم.

(۳) فضل و ادب و کاردانی خواجه را سنجر شنیده بود.

شهر را آذین بستند، آذینی ازحد و اندازه گذشته، و تکلفی سخت عظیم نمودند، شاهنشاه را پیشباز کرده، در راهش گل پاشیدند و دینار و درم نثار کردند. بفرمان سلطان جشن باشکوهی ترتیب دادند، قضاة و فقهاء و اعیان و محترمان بلاد خراسان دسته دسته بدارالمک می آمدند و سنجر را تهنیت میکردند و سلطان السلاطین میخواندند.

شعراء چکامه های غراء سرودند، سلطان زائران و شاعران را خلعت و صلت داد، صدقات و قربانی روان شد، سپاهیان نیز در لشکر گاه نمایشهای پهلوانی دادند، می گساری و شادمانی کردند.

ذکر سنجر در اقطار جهان انتشار یافت، حشمت روزافزونش در ممالک شرق گسترده شد، بر همه منابر اسلام بناش خطبه میکردند.

کار ملک يك رویه و مستقیم گشت، خلاف از میان برخاست، و فرمان سنجر در شرق و غرب روان شد. (از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است.) خطه خراسان مقصد بزرگان و منشأ علوم و منبع فضائل گشت، آوازه عظمت و شکوه در بار درخشان مرو شاهچان بگوش جهانیان رسید.

سنجر شهریاری هوشمند و کار آگاه و خویشتن دار و بامهابت و حیا بود، راه و رسم لشکر کشی و کشور گشایی نیک دانستی و قیام بلوازم جهاننداری کما ینبغی توانستی، خشمش عفو انگیز، قهرش مهر آمیز، دستش زرافشان، تیغش سر-افشان بود.

سلطان سنجر کمتر بجزئیات می رسید، لکن امور کلی را بر نهج عقل و سداد تمشیت میداد، نسبت بر عایا شفقت داشت، سخن متظلمان را می شنید.

شاه آن باشد که روشن خاطر و بخرد بود

نیکوان را حال از نیک و بدان را بد بود

سنجر از شاهنشاهان بزرگ سلجوقی است، عظمتش نتیجه مستقیم فضائل

وصفات پسندیده ایست که در اوج جمع بوده ، خلق عظیم و طبع کریم و روی رخسندیده و دست بخسندیده داشت ، زبانش بسته بود از دشنام ، دیرخشم میگرفت ، زود خشنود می گشت ، خویشتن دار و ملک آرای و پیروز جنگ بود .

دل زیر دستان از و شاد بود هم از داد او کیتی آباد بود در دوران جلال الدین ملکشاه و سلطان سنجر آبادی خراسان بویژه تختگاه شاهنشاه بدرجه بی رسیده بود که مرغزار و ریگستانی نمانده بود که بمزرعه و بوستان و تاکستان تبدیل نیافته باشد .

حسن موقع مرو شاهجان بی اندازه برای آبادی مساعد بود ، پیرامون شهر تا چشم می دید باغ و کشتزار و درخت و گیاه بود ، کاخ و ایوان رفیع شاهنشاهی از زیبایی چنان می نمود که از گوهرهای الوان بر آورده اند نه از سنگ و کچ و آجر . در جنب کاخ بستانسرای خرمتر از بهار چین که نسیمش بوی بهشت را معطر و عکسش روی فلک را منور میکرد .

فرود فلک یکی بوستان چو باغ بهشت

هزار گونه در و نقش بندی دلبر

زالله های مخالف میانش چون فرخار

ز سرو های نونده کرانش چون کشر

سلطان سنجر که شهر یاری کشور گشا و جهانگیری جهان آرا و فرماندهی فرمانروا بود ، اسباب حشمت و شوکت از گنجهای انباشته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار برایش فراهم بود ، کمتر بآرایش ظاهر پرداختی ، در جامه تکلف نکردی ، بیشتر ایام سال قبای عنابی و نیمچه بوستین بره پوشیدی ، ندیمان سبب پرسیدند .

گفت : ز شاهان حدیث ماند باقی

در عرب و در عجم نه توزی و کتان

معدنك ، مورخین نبشته اند که پیوسته در بارگاه مجلل خود بر تخت زرین

مرصع نشستی و آنچه خصائص سلطنت باشد بنگذاشتی. از جمله هزاران اسب تازی نژاد باد پای با زین و ستام زر و پنج هزار پیل خیاره جنگی در پایگاه داشت، بیلان زر با بر کستوانهای دیبا و آینه‌های زرین مادگان با مهد و کمرهای بزر. چادر خانه‌اش را چندین هزار شتر میکشید، هر کجا فرود می‌آمد هشت کیلومتر راه در درازا و پهنای زیر میخ چادر بود.

گرداگرد سر پرده‌اش نرگس دانه‌ها مینهادند که سیرغم‌هایش از زرناب و سیم خام بانواع احجار کریمه ترصیع یافته بود.

سنجر میل مفرطی بشکار داشت، صدها باز و یوز و سگاف شکاری نگاه میداشت. روزی از روزهای زمستان که مزاج هواء افسرده بود و مفاصل زمین درهم فشرده، آسمان ابر و سرما سخت بود، باامداد پگاه چون سر برنشستن برای شکار داشت بمهستی فرمود «بیرون شو، بین هوا چگونه است.»

آن جان صباحت و جهان ملاحظت بصحن سرای رفت دید برفی قوی فرود آمده قطعات ابر از طرف مشرق می‌آید و آسمان را در حجاب ظلمت مستور میکند، باز گشت و صدف دهان برگشود و باتبسمی. نمکین که لمعان دندانهایش بر در و دیوار تالار بشاشت می‌بخشید این رباعی را سرود.

شاهها! فلکت اسب سعادت زین کرد

از جمله خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمنند زرین نعلت

بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

سلطان را سخت خوش آمد، و از شنیدن این شعر شیوا چون گل شگفت و فرمود تادهان مهستی را پراز گوهر کردند.

مهستی خدمت کرد و گفت: خداوند جهان شاهنشاه گیتی ستان را در دین و دنیا بنهایت همت و غایت مقصود برساناد.

این شعر را تذکره نویسان از سنجر ضبط کرده اند :

در خواب نینند سلاطین زمانه

آن مال که عشر صله مدح گرماست

سلطان سنجر با اینکه ترك نژاد بود بزبان پارسی علاقه خاصی داشت ، از شعر و ادب ترویجی بسزا میکرد ، زبان دربارش پارسی بود ، خوش داشت که ادبها و دانشمندان پیرامونش باشند ، با علماء مناظره میکرد ، با حکماء بساط محاوره میگسترده ، طبعش بشنیدن تاریخ راغب و اخبار و سیرتوائف واهم را طالب بود .

بد آنکه شود تاج خسرو بلند که دانا بود نزد او ارجمند

هیچیک از پادشاهان در شعر شناسی و شاعر پروری بسنجر نمیرسیدند (۱). توجه سلطان بشعراء پارسی زبان چندان بود که سید عبدالواسع جبلی سالی از حضرت دور شد و برای دیدار ارحامش بفرجستان رفت سنجر باو ملطفه نبشت ، پیک فرستاد و مثال داد که در آمدن مسارعت نماید . - میدانیم که سلطان درغزنین جبلی را دید و شعرش را شنید و در صحبت اول متوجه رعایتش گردید و استاد سخن را همراه خود بدارالملک مرو شاهجهان آورد . جبلی شاعری نیکو سخن بود که ملوک آن زمان بروی اقبال میکردند .

شاهزادگان و وزراء و امراء سلجوقی که هر یک گنجی از معرفت بودند بجمع کتب و همنشینی با ادباء و فضلاء و شنیدن اشعار شیوای شعراء اقبال داشتند . - این دوره درخشان از نظر فرهنگی بهترین ادواتاریخی ایران است .

آقای همائی در مقدمه کتاب مصباح الهدایه می نویسد: برای اثبات این دعوی کافی است که نظر اجمالی بتاریخ ادبی ایران در سده پنجم و ششم هجری بیاندازیم و دستکاه عظیم حیرت آور تمدن و تعلیم و تربیت ایرانی را در آن عهد بیش چشم بیاوریم که نوابغ بزرگ علمی از قبیل ابوعلی حسین بن سینا ، و ابوریحان بیرونی و ابوعلی مسکویه و حافظ

(۱) خود سنجر شعری طرح میکرد و با استادان سخن میفرمود بدان وزن و روی

و قافیه چکامه یا چامه پی بسازند .

ابونعیم اسپهانی و امام محمدغزالی توسی و حکیم عمر خیام نیشابوری و همچنین استادان شعر و ادب پارسی و تازی از قبیل فردوسی و عنصری و فرخی و منوچهری و فخرالدین اسعد گرگانی و ناصر خسرو غبادیانی و انوری و خاقانی و نظامی گنجوی و امیر مسعود همدانی و سنائی غزنوی و جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اسپهانی و خطیب تبریزی و طغرائی اسپهانی و علامه زمخشری و عماد کاتب اسپهانی و میدانی نیشابوری و قاضی ارجانی و ابوالمظفر ابیوردی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و امام ابوالقاسم قشیری و ابوالعالی جوینی و صدها امثال ایشان را تربیت کرده؛ و نمونه های عالی تألیف و تصنیف و همچنین نمودارهای ممتاز نظم و نثر که از آیات بلاغت ادبی و گواه پختگی فکر ایرانی است بوجود آورد و دامنه علم و دانش را در بلاد ایران همچون بلخ و بخارا و خوارزم و نیشابور و مرو و ری اسپهان بسط داد. و اگر این رشته در اثر هجوم تاتار و استیلاء مغول قطع نمی گردید ایرانیان امروز در دنیا اولین مقام علم و دانش و برترین مرتبه تمدن و فرهنگ را دارا بودند.

- ناتمام -

### نصیحت

یکی ابراهیم ادهم را گفت که: مرا نصیحتی کن. پرسید:  
ای برادر! پیشیزی را در خواب دوست تر داری یا گوهر سه هزار  
دیناری را در بیداری؟ گفت: پس دنیا خوابست و آخرت بیداری  
و آنچه در دنیاست نسبت بنعیم آخرت کمتر از پیشیزیست نسبت  
بگوهر سه هزار دینازی.

امام احمد غزالی